



## اتوبوس نامه ۲

# بذار مسافر تو حال خودش باشه

محمد امین میمندیان

طنزپرداز



به نظر من مهم‌ترین بخش سفر و رانندگی در جاده موسیقی مسیر است. این امر برای برخی به قدری مهم است که شاید زن و بچه‌شان را جا بگذارند، اما فلش مموری حاوی آهنگ‌های گزینش شده را هرگز فراموش نمی‌کنند.

کسانی که شغلشان رانندگی است و عمرشان را در جاده می‌گذرانند، یعنی راننده‌های اتوبوس و تریلی، در این خصوص یک ویژگی مشترک دارند؛ آن هم این است که تقریباً محتوا و سلیقه موسیقایی همه‌شان یکسان است.

صدای یکی از مسافران به اعتراض بلند شد و کیف همه را از کوک خارج کرد. خانم جوانی با صدای بلند به اعتراض گفت: آقای راننده قراره تا آخر اینجوری باشه؟

طبق معمول بار اول همه خود را به نشنیدن زدند و انگار که یک نفر گفته باشد «راننده رفته گل بچینه»، جوابی از راننده شنیده نشد و راننده به خواندنش ادامه داد.

خانم برای بار دوم شاک‌تری از قبل گفت: اگه قراره اینجوری باشه بگید من پیاده بشم.

این بار هم راننده انگار شنیده باشد «آقای راننده رفته گلاب بیاره»، باز هم حرفی نزد اما تک‌توک صدای یکی دو مرد جوان آمد که گفتند پیاده شو.

خانم برای بار سوم حجت را تمام کرد و گفت: آقا نگه دار من پیاده می‌شم.

گردش روزگار به قسمی شده که هیچ مردی جرئت دهان به دهان شدن با خانم‌ها آن هم در مسائل اختلافی را ندارد، مگر اینکه بی‌خیال وقت و آبرویش شده باشد. این آقایان داخل اتوبوس هم از این قاعده مستثنی نبودند و وقتی دیدند خانم خیلی جدی است و اعصاب موسیقی شنیدن آن هم با صدای غیرملکوتی و نخراشیده راننده را ندارد، اصرار نکردند. راننده هم ذوقش در نطفه کور شد و صدای ضبط را کم کرد و تصمیم گرفت مثل همه راننده‌ها سرش به موزیک خودش گرم باشد و مسافران را به حال خودش بگذارد.

یعنی شما فلش مموری اتوبوس کرمان-تهران را برداری با فلش مموری تریلی مشهد-چابهار عوض کنی، راننده اصلاً متوجه این جابه‌جایی نمی‌شود. تماماً آهنگ‌های دهه پنجاه و شصت خوانده شده توسط خوانندگان زن و مرد ایرانی ساکن لس آنجلس.

راننده موسیقی پخش می‌کند تا اصطلاحاً صدایی در سرش باشد و خوابش نگیرد. مسافران هم می‌دانند که این سروصدا مخصوص راننده است و نباید در آن دخالت کنند. بسیار مسافران متدینی را دیدم که آن‌ها هم با اینکه با محتوا یا خواننده موسیقی مشکل داشته‌اند، اما باز در کار راننده دخالت نکرده‌اند. در طرف مقابل راننده هم باید بداند اگر مسافر چیزی نمی‌گوید معنی‌اش این نیست که عاشق سابقه موسیقایی شما شده و بین سلیقه شما و استاد مجید انتظامی تفاوتی قائل نیست. لذا باید صدای موزیک را در حد همان محدوده راننده تنظیم کند و نیازی به برون‌سپاری آن به تمام قسمت‌های اتوبوس نیست؛ وگرنه می‌شود مثل اتفاقی که در یکی از سفرهایم افتاد.

از تهران به کرمان می‌رفتم و اتوبوس تازه از ترمینال خارج شده بود و هنوز در خیابان‌های شهر بود که راننده خواست به مسافران نشان دهد که سوار ماشین بهترین و باحال‌ترین راننده کشور شده‌اند. برای همین صدای ضبط را بلند کرد و شروع کرد با آهنگ هم‌نوازی کردن و خواندن و بشکن زدن. خب اوایلش جذاب بود و این خرق عادت و سنت‌شکنی که تا به حال نمونه‌اش را ندیده بودم، واقعا جالب می‌نمود. به گمانم همگان خوشحال بودند. تا اینکه

## شهرک دختران کارتونی (آنه، جودی، سیندرلا و دیگران - ۵)

# قوی‌تر از دمپایی مادران!

فاطمه سادات رضوی علوی

نویسنده و طنزپرداز



- چته وحشی؟ صورتم سوخت! مگه نمی‌بینی داغه؟ جودی که دست خودش را هم سوزانده بود و توی هوا بال‌بال می‌زد گفت: بیا به خاطر تو دستم رو سوزوندم. حالا باید برم بیوند پوست پیش هیوا جون!

- آخه تو به این به ذره قرمزی میگی سوختگی؟ تو الان پماد سوختگی هم بزنی، پماد رو حروم کردی!

بین آنه و جودی رفتم و بلند گفتم: بسسس! ما قراره به حنا کمک کنیم!

با شنیدن اسم حنا، آنه دوباره غش کرد. این بار داوطلبانه باقی مانده محتویات لیوان دم‌نوش را توی صورت آنه خالی کردم تا الکی غش نکند. جودی سعی کرد فاصله اجتماعی و غیر اجتماعی‌اش را از من حفظ کند. آنه که انتظار این رفتار را از من نداشت بلند شد و با گوشه آستین صورتش را پاک کرد. حنا که اصلاً باورش نمی‌شد از من همچین عملی سر بزند و خودش را قربانی بعدی تصور می‌کرد با صدای بلند و رسا کنفرانسش را اجرا کرد. فقط نمی‌دانم چرا وقتی درباره مگس تسه ارائه می‌داد با انگشت به من اشاره می‌کرد!

حنا کنفرانسش را به خوبی اجرا کرد و آنه صفحه آموزش فن بیانش را بالا آورد و حتی به من پیشنهاد کرد که پیچ دفاع شخصی بزنم. چرا که از آن ماجرا تا مدت‌ها هربار کسی برای انجام کاری بهانه می‌آورد یک لیوان دم‌نوش چهارگل عتاب درست می‌کردم و توی خانه قدم می‌زدم. از هرگونه سلاح کشتار جمعی بهتر اثر می‌کرد.

جودی تمرکز کرده بود که شبیه موریانه سفید سرباز نباشد و اعصاب حنا را به هم نریزد. آنه هم تمام تمرکزش را گذاشته بود تا به حنا تکنیک‌های افزایش اعتماد به نفس و فن بیان را بیاموزد. حنا مثل همیشه آرام و با جدیت به حرف‌های آنه توجه می‌کرد و آنه سر ذوق آمده بود. حتی داشت به برگزاری سمینارهای فن بیان فکر می‌کرد. همه چیز داشت خوب پیش می‌رفت که آنه تصمیم گرفت نتیجه آموزش‌هایش را به صورت عملی نشان دهد. از حنا خواست تا برای ما بخشی از کنفرانسش را اجرا کند. آنه جلوی حنا نشست و با ذوق به او نگاه می‌کرد. از چشم‌هایش معلوم بود که دارد خودش را با پیراهنی بلند و آستین یفی درحالی که هدمیک وصل کرده روی استیج تصور می‌کند. حنا سرفه کوتاهی کرد و بعد شروع کرد به لب زدن. جودی از جا پرید و با هر لب زدن حنا یک حدسی می‌زد: موریانه‌ست؟؟؟ خانه به دوش؟؟؟ گرگ؟؟؟ چند کلمه‌ست؟

حنا چهره‌اش برافروخته شده بود اما همچنان لب می‌زد. جودی هم مصمم بود تا حنا دست بزند. درجا یک لیوان چهارگل عتاب برای حنا دم کردم تا گرفتگی صدایش برطرف شود. تا دم‌نوش را به حنا برسانم، دیدم آنه جیغ کوتاهی زد و غش کرد! حنا لیوان دم‌نوش را کنار گذاشت و زد زیر گریه و گوش‌هایش را برداشت. احتمالاً داشت بلیط مزرعه را خریداری می‌کرد. جودی را صدا زدم و کمک خواستم. جودی از آب توی دم‌نوش توی صورت آنه پاشید و آنه جیغ بلندتری کشید و سرچاپش نشست.

حنا قرار بود در یک کنفرانس علمی سخنرانی کند، اما هم خجالت می‌کشید هم چندشش می‌شد. مخصوصاً که رشته او مطالعات جانوران موزی بود و هربار یکی از اساتیدش را می‌دید توی ذهنش دنبال شباهتش با یک جانور موزی می‌گشت و همین تمرکزش را به هم می‌زد. این عملکرد ذهنی حنا را وقتی فهمیدیم که یک بار سر نوشتن مقدمه پایان‌نامه‌اش از وراجی‌های جودی عصبانی شده بود. در حرکتی اعتراضی ابتدا بلیط ساعت-های مختلف رفتن به مزرعه را خرید و وقتی اعصابش کمی آرام شد پس از لغو تمامی بلیط‌ها به جودی گفت تو وقتی حرف می‌زنی شبیه موریانه سفید سرباز، مغز ما را می‌خوری. با همین ترفند، جودی تا ۴۸ ساعت با کسی صحبت نکرد و حنا موفق شد پایان‌نامه‌اش را تمام کند. به گفته مورخان و انیمیشن‌سازان این بهترین رکورد جودی از ابتدای خلقت تا کنون بود. جودی آخرین بار سر کشیدن دندان عقلتش موفق شده بود دو ساعت ساکت بماند که آن هم بعدش با دو ساعت کمتر خوابیدن جبران‌ش کرد. البته وقتی برای کشیدن دندان دومش به آنجا رفت و دکترش دست‌هایش را بست فهمیدیم که اشتباه می‌کردیم. چرا که جودی در تمام آن دو ساعت قبلی از طریق اجرای پانتومیم سعی کرده بود بسته بودن دهانش را جبران کند و تمرکز دکترا را به هم زده بود.

به زمان کنفرانس حنا نزدیک بودیم و هرکس وظایفی داشت. من مشغول بستن پک‌های پذیرایی حنا بودم.